

روشنفکران مذهبی و عقل مدرن

مصاحبه با تقی رحمانی

گفت‌وگو از: احسان امراللهی و امین حبیبی

بحث و تبادل نظر می‌کنند. در سال ۱۳۷۵ با نشریه‌ی ایران فردا به مدیریت مهندس سبحانی همکاری کردم. در آن مجله، در عرصه‌ی اندیشه و سیاست مطالبی نوشتم. در سال ۱۳۷۸ با «شورای فعالان ملی مذهبی» همکاری کردم. سال ۷۹ اعضای این شورا دستگیر شدند و من هم تا سال ۸۱ زندان بودم. پس از آزادی از زندان سفری به اروپا داشتم که همان بهانه‌ای شد برای دستگیری مجدد من در شلوغی دوازدهم خرداد ۱۳۸۲.

روز بیست و سوم خرداد به‌عنوان رهبر این تظاهرات که دقیقاً مخالفش هم بودم به همراه آقای علیجانی و ساوه دستگیر شدم و در سال ۱۳۸۴ از زندان آزاد شدم. بعد از آن هم در «دفتر پژوهش‌های دکتر شریعتی» و هم «شورای فعالان ملی مذهبی» فعالیت می‌کنم و هم‌چنان در دو حوزه‌ی اندیشه و سیاست می‌نویسم. مسائل مربوط به روشنفکران مذهبی و دین و کنش آن در سیاست که دکتر شریعتی در آن خیلی نقش دارد.

- در حال حاضر فعالیت و افکار شما حول چه موضوعاتی قرار دارند؟

اخیراً زاویه‌ی ذهنی پیدا کردم که آن «مشکل عدم برقراری دموکراسی در ایران» است، این موضوع باعث شده که نقد تئوریک بزنم و این نقد تئوریک تقریباً از نیروهای خودی شروع می‌شود، یعنی از ملی‌مذهبی‌ها، نهضت آزادی، دکتر مصدق، مدرس و اشتباه روشنفکران ایرانی که نتوانستند دموکراسی بیاورند، نه به‌خاطر خیانت‌شان بلکه به‌خاطر نابلدی‌شان.

موانع برقراری دموکراسی در ایران، بیش‌ترین قسمت ذهن مرا اشغال کرده که چرا دموکراسی در ایران کامیاب نیست و چرا دموکراسی‌خواهان خوش‌نام هستند ولی کامیاب نیستند. این موضوع بزرگ‌ترین مشغله‌ی ذهنی من بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۸۴ است. در این باره مطالبی هم نوشته‌ام که وزارت فرهنگ و ارشاد اجازه‌ی چاپ نداد. مفهوم کلی مطالبی که نوشتم «توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی» است. عضو افتخاری انجمن قلم دانمارک و در حقیقت عضو انجمن جهانی قلم هستم. برنده‌ی جایزه‌ی ویژه‌ی حقوق بشر «هیلمن همت» آمریکا در سال ۲۰۰۵ هستم.

- مهم‌ترین کتاب‌های چاپ شده و چاپ نشده‌تان کدام‌اند؟

□ - خودتان را معرفی بفرمایید و از فعالیت‌های تان بگویید. تقی رحمانی، متولد سال ۱۳۳۸ هستم. قزوین متولد شدم. اصلیتم از تاکستان - معروف به شهر انگور - است. سال ۱۳۵۳ با خواندن کتاب آری این چنین بود برادر از دکتر علی شریعتی دنیا برایم عوض شد. من را به اصطلاح، به دردی مبتلا کرد که هنوز هم درمانی برایش پیدا نکرده‌ام. از همان سال، فعالیت سیاسی را با پخش اعلامیه در دبیرستان، در شهر قزوین شروع کردم. یک‌بار بازداشت شدم - چند روزه - رییس ساواک خیلی محترمانه یکی زد زیر گوشم و گفت: دیگه از این کارها نکن! اما باز هم در دوره‌ی انقلاب فعالیت کردم و بعدها گروهی شهری با عنوان «پیش‌تازان» تشکیل دادیم که متاثر از آراء دکتر شریعتی بود. این گروه در انقلاب در قزوین فعال بود.

سال ۱۳۵۸ در دانشگاه تبریز در رشته‌ی تاریخ قبول شدم. علاقه‌ی زیادی به این رشته داشتم. دیپلم تجربی داشتم و پدرم همیشه توصیه می‌کرد که پزشکی شوم و به مردم خدمت کنم و هیچ‌وقت هم دنبال سیاست نروم. اما به شدت سیاسی شدم. سال ۱۳۵۹ انقلاب فرهنگی شد و تحصیل در دانشگاه تبریز را ادامه ندادم، اما مطالعه در زمینه‌ی تاریخ را ادامه دادم...

سال ۱۳۶۰ دستگیر شدم. سه سال زندان رفتم، در ارتباط با «گروه پیش‌تازان» که هوادار ارزش‌های شریعتی بود و مخالف مبارزه‌ی مسلحانه، اما با حزب جمهوری اسلامی هم مخالف بود و در عین حال بر رفتار بنی‌صدر هم نقد داشت.

سال ۱۳۶۳ از زندان آزاد شدم و برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه مراجعه کردم اما گفتند شما اجازه‌ی تحصیل ندارید.

سال ۱۳۶۵ با گروه موحدین آشنا شدم که بازمانده‌ی گروه دکتر شریعتی بودند. پس از مدت کوتاهی همکاری با آن‌ها، مجدداً در همان سال دستگیر شدم. این بار به ده سال زندان محکوم شدم. سال ۱۳۷۳ از زندان آزاد شدم. با گزارشی که کالین دوپول از ایران به حقوق بشر داده بود، تقاضای آزادی سه نفر داده شد: مهندس عباس امیرانظام، من و آقای عمومی.

از سال ۱۳۷۵ در «دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی» فعال شدم که هنوز هم وجود دارد، اما با مشکلات زیادی روبه‌رو شده و چند بار پلمب شد. افراد این دفتر بیش‌تر در مورد اندیشه‌های دکتر شریعتی

هفت کتاب از من منتشر شده که یکی از آن‌ها تلاش در راه تأویل معنا بر هستی است که مربوط به مسائل آفرینش هستی و خداست. کتاب دیگری که در مورد مسائل دینی مذهبی نوشتیم، هرمنوتیک غربی و تأویل شرقی است. این کتاب، در مورد برداشتی است که من در این مورد دارم و اعتقاد دارم هرمنوتیک و تأویل می‌توانند با هم تعامل کنند. همچنین کتاب روشن‌فکران مذهبی و عقل مدرن که در آن سعی کردم نسبت درک مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی، دکتر محمد مجتهد شبستری، دکتر عبدالکریم سروش و علامه محمد اقبال را با عقل مدرن به تعامل بگذارم و موفقیت هر کدام را بررسی کنم. چهارمین کتاب من، تعامل متون مقدس است که براساس نظریه‌ی مشترک بودن کتاب‌های آسمانی در گوهر و وجود اختلافات به دلیل تغییرات زمانی و مکانی است و تمام‌شان دارای روح مشترک مقدس‌اند و برتری ذاتی نسبت به هم ندارند و اگر قرآن صراحت بیشتری دارد به این دلیل است که دیرتر آمده. و این که هر کتابی دست‌خوش تحریف می‌شود، گاهی تحریف در درون کتاب صورت می‌گیرد و گاهی تحریف در تفسیر صورت می‌گیرد. من معتقدم که تحریف در تفسیر قرآن صورت گرفته و حتماً همان ضربه را نسبت به تحریف درونی کتب دیگر به جامعه می‌زند.

- به نظر شما ادیان آسمانی در عرض هم قرار دارند؟

من معتقدم هستم که ادیان آسمانی متناسب با شرایط زمانی و مکانی خودشان، شریعت‌های متفاوت دارند، و در حقیقت ادیان گوهر مشترکی دارند، حتا من این را با برداشتی که از قرآن دارم، هم با کمی تسامح، تعمیم می‌دهم. در قرآن آمده: «ما برای هر قوم پیامبری فرستادیم و هر قوم آیینی دارد و اگر برای اقوام پیامبر نمی‌فرستادیم از آن توقمی نداشتیم. من در کتاب اخیر، به نوعی ادیان شرقی را هم در این طبقه‌بندی قرار دادم. در این مورد با دکتر سید حسین نصر هم عقیده‌ام و با دکتر سروش هم عقیده نیستم که معتقد است «آن‌ها پیامبر بوده‌اند و خودشان خبر نداشتند...» در این مورد من دیدگاه سید حسین نصر که سنت‌گراست را نوگراتر از دیدگاه سروش می‌دانم. دکتر شریعتی هم در کتاب تاریخ ادیان، ادیان شرقی را هم محسوب کرده اما برای ادیان ابراهیمی امتیاز خاصی در نظر گرفته است. من یک ویژگی برای ادیان ابراهیمی قائل می‌باشم، نه یک امتیاز. ادیان ابراهیمی، ادیان بزرگی هستند و برای ما محترم، خود ما هم به نوعی دین‌مان را جزء ادیان ابراهیمی به حساب می‌آوریم، اما ابراهیمی، ابراهیمی هم نیستیم، به این دلیل که آموزه‌هایی از ایرانیت و زرتشتیت در ما هست و ما نمی‌توانیم به کل از آن دور شویم.

در قرآن آمده: ما برای همه‌ی ادیان و همه‌ی اقوام پیامبر فرستادیم و اگر این گونه نباشد، تکلیفی برای‌شان نیست. این آیه برای ما تسامح به همراه دارد و موجب خواهد شد تا بسیاری مطالب را متوجه شویم. دکتر شریعتی در گویر می‌گوید: «از دروازه‌ی همه‌ی ادیان که بگذری، از شریعت همه‌ی ادیان که بگذری، وارد طریقت ادیان می‌شود که در آن حقیقت چیزی جز «خیر» و «زیبایی» نیست» و این که می‌گوید: «من در

میان پیامبران مانی را از همه بیشتر دوست دارم، چون پیامبری نقاش بود، چون هنرمند بود.» البته این‌ها فقط نظرات و حرف‌های شریعتی نبوده، به هر حال شریعتی وام‌دار عرفا و فیلسوفان و متفکران قبل از خودش بوده و ما هم که بعد از شریعتی آمدیم از دانسته‌ها و نظریات او (نه چشم بسته) بهره می‌بریم.

- شما موقعیت دموکراسی را در ایران چه گونه می‌دانید؟ از دموکراسی نهادینه شده برخوردار هستیم یا آیا تا به حال بوده‌ایم؟

ببینید من معتقد هستیم که این موضوع فراتر از مساله‌ی شریعتی است. دموکراسی در ایران یک مشکل مهمی است. محقق نشدن آن پرسش در ذهن ما به وجود می‌آورد که چرا دموکراسی در ایران محقق نشده است. آیا دموکراسی را روشن‌فکران می‌آورند؟ آیا دموکراسی را دولت‌ها می‌آورند؟ آیا دموکراسی را نهادها می‌آورند؟ اگر ما بگوییم در دولت و ملت مدرنی زندگی می‌کنیم که اساسش دموکراسی است، دموکراسی به قول معروف بهشت نیست، بحث بین بد و بدتر است. جمله‌ی هست از علی نقلش می‌کنند. می‌گوید: آدم عاقل کسی نیست که بین خوب و بد انتخاب می‌کند، آدم عاقل کسی است که بین بد و بدتر انتخاب می‌کند. حالا من می‌گویم آدم حکیم کسی است که بین بد و بدتر انتخاب می‌کند، آدم عاقل بین خوب و بد انتخاب می‌کند. چون انتخاب سخت، تجربه لازم دارد. پشت حکمت تجربه نهفته است. حکمت براساس تجربه به دست می‌آید. اگر به تاریخ ایران دقیق نگاه بکنیم، شما انسان‌های بزرگ زیاد می‌بینید، متفکر هم زیاد داریم، اما هیچ کدام دموکراسی نیاوردند. تمام آثار شریعتی در ترکیه ترجمه شده است، ترک‌ها برداشت‌های من را از شریعتی ندارند ولی ترک‌ها نهاد دارند، به دموکراسی نزدیک‌تر شدند. ما الان از دموکراسی دوریم. دو تا کشور در جهان اسلام روشنفکری قوی داشتند، مصر و ایران. هیچ کدام‌شان دموکراسی ندارند، دموکراسی را روشنفکر نمی‌آورد، روشنفکر اتفاقاً مخالف دموکراسی می‌شود، چون دموکراسی سازکاری علیه آزادی می‌شود ولی باید دموکراسی وجود داشته باشد که از آزادی‌اش نقد کنید. سارتر می‌آید در فرانسه بر علیه یک قانون ناقص فرانسوی اعتراض می‌کند، ولی نهادها به هم نمی‌ریزد، روشنفکر ذاتاً نهادساز نیست، روشنفکر به تصفیه و پالایش نهادها توصیه می‌کند. روشنفکر نفاذانه می‌گوید که نهاد این عیب را دارد. قدرت این پول را گرفته؛ مثلاً ژان پل سارتر سمبل چنین روشنفکری است، گروه چپی یک روزنامه درمی‌آورد، مثلاً دولت فرانسه می‌گوید ما مخالف فعالیت مانوئیست‌ها هستیم، سارتر می‌آید خودش نماینده هیات مدیره‌ی آن روزنامه می‌شود. می‌شود سردبیر آن روزنامه تا آن روزنامه را نبندند، این‌جا در واقع او دارد دموکراسی را وسیع‌تر می‌کند، به نوعی دارد علیه این خصلت دموکراسی شورش می‌کند.

- در ایران چی؟ روشنفکران ما به خصوص روشنفکران مذهبی چه؟

من از دکتر علی شریعتی شروع می‌کنم. خیلی‌ها که فکر می‌کنند

شریعتی با دموکراسی مخالف است، اشتباه می‌کنند. شریعتی دارد ضعف دموکراسی را می‌گوید در کشوری که نهاد دموکراسی نیست. این اشکال شریعتی و هر کسی که این کار را انجام می‌دهد است. این است که شما در مصر و ایران روشنفکر زیاد می‌بینید، فراوان... در تمام جهان اسلام، اندیشمندان مصری مطرح‌اند، احمد امین، محمد عبده، ابوزید که به هلند تبعید است. مصری‌ها از ۱۵۰ سال پیش به این طرف همواره از متفکران عرب بودند، ولی دموکراسی در مصر به آن معنا وجود ندارد، در ایران هم ما زودتر از همه پارلمان درست کردیم اما نماینده‌ی مسیحیان و کلیمیان ایران روحانیون مثل سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی بودند. چرا؟ چون خود اقلیت‌ها از ترس به مجلس نرفتند، اگر آن یهودی و کلیمی برود در مجلس می‌کشتند آن‌ها را، وقتی یک آقا برود به جای آن‌ها نماینده شود، اقلیت‌ها احساس امنیت می‌کنند. وضع ایران، نشان می‌دهد در ایران تا دلت بخواهد مارکسیست، لائیک و لیبرالیست و سوسیالیست مذهبی داشتیم. توی این‌ها از همه موفق‌تر مذهبی‌ها بودند، ولی خود این‌ها هم مشکل داشتند. مارکسیست‌ها از دانشگاه بیرون نمی‌آیند، حتی لائیک‌ها نتوانند یک قرائت متساوی بین اسلام و دین بیان کنند، حتی مذهبی‌ها وقتی وارد انقلاب و اصلاح می‌شوند، مثل آقای خاتمی (رییس‌جمهور سابق) جوان‌مرگ می‌شود. دو انقلاب و سه اصلاح در ایران جوان‌مرگ شدند، اگر منصف باشیم به آن‌چه که می‌خواهیم نرسیدیم.

- برگردیم به نقش روشنفکران در ترویج دموکراسی در ایران.

پس روشنفکر دموکراسی نمی‌آورد. روشنفکر میسر آگاهی است. آگاهی دموکراسی نیست آگاهی فراتر از دموکراسی است. آگاهی یک دانش کلی‌ست ولی دموکراسی یک چیز نهادینه شده‌ی قانون‌مند است، دولت‌ها هم دموکراسی نمی‌آورند، مصدق دولت کوچک مستقل دموکرات است، در دوره‌ی در زمان مشروطیت، دولت‌ها دموکراسی را تبلیغ می‌کردند، آن‌ها دموکرات‌ها بودند اما نتوانستند دموکراسی را نهادینه کنند، نه این‌که این‌ها نتوانستند یا نخواستند بلکه نگذاشتند که این‌ها دموکراسی را نهادینه کنند. نیروهای مردمی هم تاثیر داشتند اما نهادینه نکردند، نهادینه یعنی الان نتواند نشریه‌ی حافظ را ببندند، نهادینه یعنی هیچ قدرتی نتواند روزنامه‌ی را تا جایی که خلاف قانون عمل نکرده ببندد، وقتی هم می‌بندند باید به محاکمه بکشند. از سال ۷۹ چه قدر نشریه، مجله، روزنامه در محاق توقیف موقت هستند؟! مگر عمر یک انسان چه قدر است که یک نشریه مدت ۱۱ سال توقیف موقت داشته باشد، ماده‌ی هم که استفاده می‌کنند مال چاقوکش‌ها است. آن ماده واحده‌ی که دادستانی در سال ۱۳۳۸ گذرانده، برای چاقو آلت قتاله است نه مال روزنامه و کاغذ... این‌ها همه مشکلاتی هست که ما داریم. دولت‌هایی مثل بازرگان، مستوفی الممالک مثل بنی‌صدر مثل خاتمی، ایراد هم داشته‌اند... مثل علی امینی، این‌ها می‌خواستند فضا را باز کنند اما خود قدرت جوان‌مرگ‌شان کرده یا کشتشان.

ساز و کار دولت مدرن را من می‌گویم اصطلاحاً دموکراسی ملی،

نمی‌گویم ناسیونالیست تا مبدا مفهوم نژادی قومی پیدا کند. نه ما به یک دموکراسی ملی نیاز داشتیم. علی امینی می‌خواستند آرام آرام «اصلاحات» کند و «دموکراسی» شود، احمد صدر هم دادستان تهران، دادستان تهران برخلاف دادستان فعلی می‌آید یک سری اقدامات انجام می‌دهد که خلاف دربار بوده، دربار بهش زور می‌آمد اما علی امینی اجازه می‌داده بهش این کار را انجام دهد. این قدم امینی برای دموکراسی خیلی خوب است. یعنی خلاف کارها از قانون بترسند و واقعاً بترسند. نه این‌که ۱۰۰۰ میلیارد تومان پول بگیرد و ندهد و کارش هم نتواند بکنند. آقای احمدی‌نژاد می‌گوید ۵ نفر هستند بیش از ۱۰۰۰ میلیارد تومان از بانک‌ها وام گرفتند اما نمی‌دهند، پس زور دارند که نمی‌دهند. مسأله‌ی سوم این است که دموکراسی را نهادها می‌آورند و ما این را نداریم یعنی ما جامعه‌ی مدنی نداشتیم و این بزرگ‌ترین مشکل جامعه‌ی ما است و این باعث شده است ما در دوری از سیاست‌مداران، جنبش دانشجویی و رهبران سیاسی که از دانشگاه می‌آیند رهبر احزاب می‌شوند مثل آقای یزدی، سحابی، رجبی، میردامادی، همه‌ی این‌ها بدون این‌که با جامعه‌ی مدنی ارتباط برقرار کنند به تحزب علاقه دارند. الان نمی‌خواهم بگویم آدم‌های بد یا خوبی هستند، نه، ساختار قدرت را دارم تحلیل می‌کنم، این‌ها جامعه‌ی مدنی ندیده‌اند، این‌ها زندگی مردم را درست نمی‌توانند درک کنند. سیاست نان مردم است، ما نتوانستیم به مردم بفهمانیم سیاست نان تو است، ما باید به آن خانمی که رژ لب می‌زند بگوییم اگر احمدی‌نژاد بیاید به حرفی بزند ممکن است برای خریدن این رژ لب به لحاظ قیمت دچار مشکل بشی، آن پسری که به سرش ژل می‌زند و من ممکن است نپسندم، باید به او بگویم سیاست یعنی این‌که تو فردا نتونی ژل به موهایت بزنی و به آن زن خانه‌دار بگویم آن سبد خرید تو سبک‌تر خواهد شد یعنی وقتی در یک فروشگاه بجهت کالایی می‌خواهد و تو نتوانی بخری دچار مشکل می‌شوی. ما نتوانستیم سیاست را این‌گونه به مردم معرفی کنیم. در مقابل جناح راست - راست پهلوی، یا جمهوری اسلامی فرقی نمی‌کند، راست کسی است که می‌خواهد قدرت را به نفع خودش حفظ کند - ما نتوانستیم به این آقا بفهمانیم که تو سر جای خودت بشین ما نمی‌خواهیم تو را حذف کنیم، ناپود کنیم... فقط تو سر جای خودت بشین. ما نمی‌خواهیم تو را حذف کنیم، ناپود کنیم. هیچ‌کس نمی‌خواهد کسی ناپود شود ولی باید سر جای خودش باشد، ولی او همیشه بیش‌تر خواسته و ما هم نتوانستیم او را سر جای خودش بنشانیم و او توانسته در جامعه تبلیغ کند اما من اگر عدالت می‌خواهم می‌گویند که کمونیست‌ام. او راست می‌گوید ولی من نتوانستم بین کمونیست خودم و آن عدالت اجتماعی رابطه برقرار کنم. من مثلاً اگر فلان می‌خواهم، طرفدار شریعتی‌ام و یا مثلاً منحرفم، ما نتوانستیم سیاست را از یک سری باورهای ذهنی خودمون دور کنیم. سیاست‌مداری و سیاست‌ورزی امری نهادی‌ست و این به وسیله‌ی نهادهای مدنی میسر می‌شود. مثلاً ما باید قانون صنفی معلمان داشته باشیم، پزشکان داشته باشیم، مهندسان داشته باشیم. این خیلی مهم است که قالبیافت می‌گوید: من با نماینده صنف سندیکای کارگری شرکت واحد حرف نمی‌زنم. ولی با

خانواده‌های‌شان دیدار می‌کند. تو استادیوم ۲۰۰۰ نماینده می‌آیند زن و مرد، خوب آن‌ها چه می‌گویند؟ آن‌ها ۵ نفر را که به رسمیت نمی‌شناسند. دولت‌ها در ایران جامعه مدنی را به رسمیت نمی‌شناسند، چون جامعه‌ی مدنی دولت را مطیع می‌کند، یکی پول نفت و یکی زوره، یعنی دولت‌ها یا ماهیت نفتی دارند یا خدماتی یا سرکوبی هستند. اگر نفت داشته باشند حق و حساب می‌دهند، اگر نداشته باشند سرکوب می‌کنند، فقط جامعه‌ی مدنی را نمی‌شود این‌جوری قانع کرد. روشنفکرایی که از دانشگاه‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌آمدند به این قسمت زیاد نپرداختند؛ نه حزب توده این‌کار را کرده نه حزب جمهوری اسلامی نه سازمان مجاهدین خلق نه فدائیان خلق، نه نهضت آزادی، نه جبهه‌ی ملی، این نگاه مدنی را به‌عنوان استراتژی در برنامه‌هایشان نگذاشتند، من نمی‌خواهم کسی را مقصر کنم حتا خودمان، خود من هم که فعالیت سیاسی می‌کردم با همان گروهی که کار می‌کردم چنین دیدی نداشتم. ما دولت‌محور بودیم یعنی دولت را بگیریم همه چیز را درست می‌کنیم، نیت‌مان خیر بود. اول انقلاب یکی از آن بزرگانی که الان زنده است می‌گفت: شاه حکومت کرده، حکومت شاه خراب بود ما یک سری آدم‌های خوب در حکومت می‌آوریم حکومت خوب می‌شه. الان این فرد رهبر یکی از بزرگ‌ترین احزاب سیاسی در ایران است. من هم رد نمی‌کنم. حکومت باید انسان‌های خوبی در خودش داشته باشد، ولی حکومت یک امر ساختاری و نهادی‌ست. وسوسه‌ی قدرت در تو ایجاد می‌شود، باید شما مراقب داشته باشید. به این خاطر من معتقدم مشکل دموکراسی در ایران مشکل نداشتن نهاد است. نهاد در جامعه‌ی مدنی شکل می‌گیرد. تا وقتی جامعه‌ی مدنی روی پای خودش قدرتمند نایستد، امکان ندارد ما به دموکراسی برسیم. روشنفکر جهان سوم باید این را متوجه شود. کسی هم که تو دولت می‌رود، باید این را متوجه شود، یعنی شما وقتی تو دولت هم می‌روی باید به نیت تقویت نهاد‌های مدنی این کار را بکنی.

- آقای خاتمی هم علاقه به جامعه‌ی مدنی داشت.

آقای خاتمی ایده‌اش را داد ولی عملی نکرد، بهتر از دیگران بود. ببینید به سری هستند مثل آقای...، اصلاً به این چیزها اعتقاد ندارند، به اعتقاد او این‌ها بازوهای خارجی‌اند. ما با این‌ها اصلاً کاری نداریم، ما از این‌ها باید بخواهیم که جامعه‌ی مدنی را قبول کنند. ولی بعضی از دولت‌ها و روشنفکرانی هستند که این‌ها قبول دارند، ما باید با این‌ها از جمله خود ما باید از غفلت‌شان با این‌ها صحبت کنیم. بگوییم چرا غفلت ورزیدند؟ آیا قبول دارید یا قبول ندارند؟

بعضی از جناح راست می‌گویند ما اصلاً باور نداریم. حقی نمی‌دهیم به شما، اگر زور دارید بیایید بگیرید. در مقابل این‌ها، خاتمی حرف از جامعه‌ی مدنی زد. ولی ما معتقدیم آقای خاتمی اگر شما حرف از جامعه‌ی مدنی زدید چرا وزیر آموزش و پرورش شما برخورد بدی با معلمان کرد. انجمن صنفی معلمان را به رسمیت نشناخت. چرا با اعتصاب چای‌کاران در شمال در سال ۸۲ برخورد امنیتی کردید آقای خاتمی؟ ۷۵۰ هزار نفر در ایران از صنعت چای نان می‌خوردند، ۷۵۰ هزار

نفر با خانواده‌های‌شان. البته اگر شما بخواهید آمار صحیح را در بیابوید بیش‌تر می‌شود. چرا با آن‌ها این‌جور برخورد کردید؟ ما دو نوع گفت‌وگو داریم یکی راست است که نمی‌گذارد که ما باید آن را سرچایش بنشانیم نه این‌که نابودش کنیم. ما طرفدار نابودی هیچ‌کس نیستیم. ولی دوستانی هستند که در مسیر غفلت می‌کنند از آن مسیری که باید بروند، یعنی ما درست راه را نرفته‌ایم، یک ضرب‌المثل ایتالیایی‌ها دارند اگر اشتباه نکنم، می‌گویند: راه جهنم به نیت راه بهشت آسفالت می‌شود. یعنی هیچ‌کس شما را به جهنم نمی‌خواهد ببرد؛ بلکه به نیت راه بهشت ما راه جهنم را آسفالت می‌کنیم. آن چیزی که در تاریخ ایران اتفاق افتاده و حالا من نمی‌خواهم خیلی بدبینانه بگویم، ما راه برزخ را به نیت راه بهشت آسفالت کردیم. واقعاً ما در حالتی بین برزخ و جهنم در این صد ساله زندگی کردیم. انسان‌های بزرگ ما بعد از مرگ‌شان تجلیل می‌شوند. مصدق، بازرگان، خلیل ملکی، این‌ها در زمان خودشان به‌وسیله‌ی همان روشنفکران هو می‌شوند، واقعاً هو می‌شوند. یعنی روشنفکران ما را در زمان خودشان معمولاً هو می‌کنند. نمونه: رفتار حزب توده با مصدق، رفتار روشنفکران آن زمان با مستوفی‌الممالک که یک نخست‌وزیر خوش‌فکر ملی بوده. حتا رفتاری که بعضی در یک مقطعی با خاتمی کردند. من عیب‌های این‌ها را کاری ندارم. همه‌ی این‌ها دارای عیوبی بودند یا مثلاً اشتباه جبهه‌ی ملی با علی‌امینی. رابطه برقرار کردنش با علی‌امینی. در مقطعی علی‌امینی هم فکر می‌کرد اگر انتخابات آزاد در ایران برقرار کند، جبهه‌ی ملی می‌تواند کابینه را بگیرد و خودش نخست‌وزیر داشته باشد. علی‌امینی را به‌جای سلطنت می‌گذارد، در صورتی که ما به تقویت علی‌امینی در مقابل سلطنت نیاز داشتیم. حالا این‌ها زیاد مهم نیست. بینش‌های این‌جوری که وجود داشته ما نداریم یا مثلاً الان در مواقعی بعضی از ایرادها وجود دارد، من می‌خواهم بگویم که دموکراسی امری مربوط به نهاد است و بدون نهاد‌های مدنی دموکراسی به‌وجود نمی‌آید. این‌جاست که روشنفکر باید بین دموکراسی و آزادی فرق قائل باشد. دموکراسی امری نهادی‌ست، قانونی‌ست، مقرراتی‌ست، آقا ممکن است مقررات ایراد داشته باشد اما وجودش انکارناپذیر است، اگر آن نباشد چیزی پیش نمی‌رود. یک وقت هست روشنفکر ما چون کتاب خارجی می‌خواند تحت تاثیر فرانسه و آلمان قرار می‌گیرد. یک موقع خواسته‌اش افراطی‌ست. مثلاً ما در دوره‌ی مشروطیت حزب سوسیالیزم درست می‌کردیم. خواسته‌های مان سوسیالیستی‌ست. من یک جمله می‌گویم و این قسمت بحث را تمام می‌کنم و این جمله خیلی دردآور است.

میرزا حیدرخان عموآوغلی برای انقلاب سوسیالیستی وارد ایران می‌شود، می‌رود شهر مشهد در خاطراتش می‌گوید: تنها کسی که حرف مرا می‌فهمید، می‌شد باهانش حرف بزیم، یک بورژوازی مشهدی بود. این درس نشد برای حیدرخان که بابا این‌جا اصلاً شعار سوسیالیزم یک شعار تو هوایی‌ست، تنها کسی که حرف تو را می‌فهمد به قول خودت، یک سرمایه‌دار بود، آن هم سرمایه‌دار نبود، پول داشته حیدرخان فکر می‌کرده آدم سرمایه‌داری‌ست. آن روزها که خراسان، سرمایه‌دار نداشت خراسان

آن روزها، مشهد آن روز، دقیقاً نشان می‌دهد که گاه یک روشنفکر با نیت درست می‌تواند پرت بیفتد. روحانیت وظیفه‌اش دموکراسی آوردن نیست. روحانیت مشییش را از دین می‌گیرد. دین اساساً امری قبل از دموکراسی است. روشنفکر محصول دانشگاه و جامعه‌ی مدرن است. روشنفکر باید به دموکراسی فکر کند، روشنفکر بقایش در دموکراسی است، روشنفکر خانه ندارد برای تفکر، باید صدها مرکز مثل این دایرةالمعارف و مجله‌ی حافظ فعال باشد، باید دانشگاه مستقل باشد تا روشنفکر بتواند راحت حرف بزند.

- تجربه‌ی ما را از دانشگاه‌ها

بگویید.

اول انقلاب به‌جای این که روشنفکرهای ما دنبال استقلال نهاد دانشگاه باشند، دنبال یک نوع رادیکالیسم در اقتصاد دولتی بودند. خب معلوم بود این به سود کی تمام می‌شده، به سود راستی‌های افراطی، اول انقلاب ما اگر می‌توانستیم شعار دانشگاه مستقل را پیش ببریم به جایی برسیم، بعضی‌ها می‌گویند دانشگاه می‌تواند به کجا برسد؟ بعضی می‌گویند دانشگاه سوسیالیستی، بعضی‌های می‌گویند دانشگاه اسلامی. حالا زور اسلامیت بیش‌تر بود برگرداندند به دانشگاه اسلامی، شما در اول انقلاب باید شعار استقلال دانشگاه را می‌دادید. انتخاب روسای دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها باید به‌وسیله‌ی خود استادان باشد. درست وقتی که گزینش‌ها در جامعه‌ی ما مطرح می‌شود، بعضی‌ها می‌گفتند نه این جور می‌گزینه‌ی نکنید، این جور می‌گزینه‌ی کنید. در صورتی که اصلاً باید با گزینش مخالفت می‌شد.

- مثلاً می‌دانیم که حنا در دولت آقای خاتمی هم سازمان‌های مربوطه، پروفیسور امین را که استادان نوشته بودند که استخدامش موجب افتخار دانشگاه است، در گزینش رد کردند.

همین دیگر گزینش فقط آن صلاحیت علمی و تعلق ملی است. در پارادایم دولت / ملت مدرن،

صلاحیت کسی این جور می‌شود که بله چون تو طرفدار حقوق بشری، وجودت در دانشگاه خطرناک است. بله، آن کسی که علیه منافع ملی خودش حرکت کند و وطن‌فروشی کنه، خوب در همه‌ی دنیا هست، برای تعقیب قضایی و جزایی چنین کسی قوانین دارد، دیگر نمی‌گویند چون ایرانی است، یهودی است، زرتشتی است، از چیزی محروم می‌کنیم، یا مثلاً سوسیالیست، لیبرال و... الان مثلاً بعضی از دوستان ما می‌گویند تو سکولاریستی، ما با تو حرف نمی‌زنیم. ما در ایران زندگی می‌کنیم. ایران هم سکولار داره، هم ترک، کرد و بلوچ دارد، حاکمیت قانون یک

بحث نهادی است. بنابراین به نظر من این مشکلی است که دموکراسی در ایران از آن رنج می‌برد.

در این مورد روشنفکران به یک اندازه مقصر نیستند ولی به یک اندازه مسوول اند. جریان‌های سیاسی هم به یک اندازه مسوول اند. ما بعضی‌ها را در دادگاه تاریخ محکوم می‌کنیم. آن‌ها حاکمانند. ما بعضی‌ها را در تحلیل تاریخی نقد می‌کنیم، این بحث من نقد، محاکمه‌ی کسی نیست. این خیلی فرق دارد ولی آن‌هایی که می‌زنند و می‌کشند و می‌برند. آن‌ها را ما محکوم می‌کنیم. آن‌ها در دادگاه تاریخ محکوم هستند. ■

نامه‌ی نوروزی ۱۳۸۸ دکتر قاسمی (داروساز)



پدیدآورنده: احمد ۸۴/۱۳۸۸

عید میزبان سید همت، همت را بنام بزرگوار

اصل کی‌یاری خندان همت به روزگاران جزیری می‌نیم

هر چه سینه که هست از نهمان بیاید / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست

اصل هر دو که تنی اتفاق افتاد که بر بیارست کشیده شد / اما میان طراره می‌بیند قدم استوار / و هنوز بر می‌نیم
 این نامه را به دولت یادست به بیان هم می‌توان رفتا کرد... / ای کسی در کجا بود و نهی و نهی
 می‌نیم از به سینه که در شکر در آینه سبزی فراوان / ام چون مقدم های قلبه و هفتاد یکی است که در خشم
 و ما احساس کنیم در به دست هر چه هست از نهمان بیاید / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست / تر از خواجه میزبان
 ندی که هر کس یک دنیا در این شرفه است زندگی / چرا هزار صورت از آن می‌بیند که هر که دارد می‌بیند / اما در به
 می‌زند که می‌نیم باز هم می‌نیم و در در می‌نیم از آن که / نه که می‌نیم اگر خرد بودم از ترانه می‌نیم اگر این ماضی
 که در خشم زخم بودم / می‌نیم در دل ما نهمان / در از برین زمین / در خرم از غلظت کف / نویسم بودم از ترانه بود
 در شیشه که سینه و در می‌نیم / در در آفتاب از خندان می‌نیم / در در آفتاب از خندان می‌نیم / در در آفتاب از خندان می‌نیم
 هر کس که سینه که استخوان می‌بازد نیست / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست
 مقدس من / اهلین و بکن می‌نیم / نه از زمین است که هست / در در خندان می‌نیم / در در خندان می‌نیم / در در خندان می‌نیم
 از این به سینه که استخوان می‌بازد نیست / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست / آنچه سینه که استخوان می‌بازد نیست

در این نامه دکتر قاسمی به بیان مشکلات و انتقادات خود در مورد نظام و جامعه ایران پرداخته است.